

Explaining the evolution of the concept of security and its international consequences

Gholamreza Karimi¹

Maryam Ahmadpour²

Shirin Haddad Zand³

Abstract

Changing in the concept of security occurred after the end of the Cold War, in line with developments such as beginning of the process of globalization, information and technology revolution. Changes in the structure of the international system occurred that led to the evolution of the concept of security and conceptual and theoretical developments have also taken place, from the narrow concept of security to the broader one. Thus, in today's world, the new concept includes individuals, groups, and transnational organizations that alongside governments play a role in the global arena and can be perceived in the formation of new concepts such as human security, cultural security, collective security, etc. Therefore, this study seeks the answer of this question: How has the evolution of the concept of security affected the international arena? The main hypothesis of this article is that the change in the concept of security caused that theoretical schools of international relations and security studies paid special attention to this development. The concept of security has changed and the importance of the concept of culture in world politics has increased. The study method of this research is explanatory-formative and the research data are collected on library and internet methods.

Key Words: Security, Critical Security, Ontological Security, Culture, Identity

1 - Associate Professor, International Relations Department, Kharazmi University (ghkarimi@khu.ac.ir)

2- PhD student of International Relations, Tehran University (maryamahmadpour71@gmail.com)

3- PhD student of International Relations, Kharazmi University (sh.haddad75@gmail.com)



سال دوم، شماره ۱،
بهار ۱۴۰۲
تبیین سیر تحول
مفهوم امنیت و
پیامد بین‌المللی آن

تبیین سیر تحول مفهوم امنیت و پیامد بین‌المللی آن

غلامرضا کریمی^۱

مریم احمد پور^۲

شیرین حداد زند^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۲/۲۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۲/۲۲

چکیده

تحول در مفهوم امنیت را می‌توان پس از پایان جنگ سرد و هم‌راستا با تحولاتی همچون شروع روند جهانی‌شدن و انقلاب اطلاعات و فناوری دانست. علاوه بر تحولاتی که در ساختار نظام بین‌الملل سبب تحول مفهوم امنیت شد؛ تحولاتی در حوزه مفهومی و نظری نیز صورت گرفت به گونه‌ای که از مفهوم مضیق امنیت به سوی مفهوم موسع امنیت گام برداشته است. بنابراین در جهان امروز مفهوم نوین شامل مجموعه‌ای از افراد، گروه‌ها، سازمان‌های فراملی و فرو ملی است که در کنار دولت‌ها به نقش‌آفرینی در عرصه جهانی می‌پردازند و تبلور آن را می‌توان در شکل‌گیری مفاهیم جدیدی از جمله امنیت انسانی، امنیت فرهنگی، امنیت جمعی و... مشاهده نمود. از این‌رو پژوهش حاضر به دنبال پاسخگویی به این سؤال است که چگونه تحول مفهوم امنیت بر عرصه بین‌الملل تأثیر گذاشته است؟ فرضیه اصلی مقاله این است که تغییر مفهوم امنیت موجب گشته تا مکاتب نظری روابط بین‌الملل و مطالعات امنیتی به این تحول نگاه ویژه‌ای داشته باشند. از منظر جدید، مفهوم امنیت با تغییر گفتمانی جدیدی روبه‌رو شده و منجر به اهمیت یافتن مفهوم فرهنگ در سیاست جهانی گشته است. روش بررسی این پژوهش تبیینی-تکوینی و داده‌های پژوهش بر پایه روش کتابخانه‌ای و اینترنتی گردآوری شده است.



سال دوم، شماره ۱،
بهار ۱۴۰۲
تبیین سیر تحول
مفهوم امنیت و
پیامد بین‌المللی آن

کلیدواژه: امنیت، امنیت انتقادی، امنیت هستی‌شناسی، فرهنگ، هویت

۱- دانشیار روابط بین‌الملل دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران

ghkarimi@khu.ac.ir

۲- دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه تهران، تهران، ایران

maryamahmadpour71@gmail.com

۳- دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

sh.haddad75@gmail.com

روابط میان کشورها در عرصه بین‌الملل از آغاز شکل‌گیری دولت‌ها و حاکمیت آنان همواره در قالب جنگ و صلح تبلور یافته است. در حقیقت نقطه آغازین جنگ میان دولت‌ها را می‌توان در بینش و درک هر یک از کشورها نسبت به اقدامات دیگران قلمداد نمود. از این‌رو بینش ادراکی دولت‌ها نسبت به یکدیگر و عدم اطمینان نسبت به اقدامات دیگر دولت‌ها منجر به جرقه وقوع جنگ‌ها و منازعات در عرصه سیاست جهانی شده است. تا پیش از پایان جنگ سرد نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل برای فهم مفاهیمی همچون جنگ، قدرت و امنیت به ابعاد ادراکی و مفهومی به‌عنوان متغیر مهم و تأثیرگذار توجه نمی‌کردند؛ اما با وقوع تحولاتی در عرصه بین‌الملل این امر مسلم شد که گرچه، دولت موضوع اولیه امنیت است؛ اما پیگیری امنیت ملی همواره منجر به حمایت از افراد در برابر تهدیدات نشده است. این امر موجب شد مواردی که تا قبل از جنگ سرد بر سر آن اجماع وجود داشت به چالش کشیده شود. تأثیر این تحولات با تغییر در درک ماهیت و انواع تهدید سبب شد تا سیاست چهره سخت و جنگ افزارانه خود را با عنایت به ابعاد مغفول مانده و مهم دیگری هم چون توجه به هویت‌ها، ایده‌ها و به‌طور کلی فرهنگ در قالب چهره جدیدی بازتعریف کند. به‌موازات این تحولات، مطالعات امنیتی جدید و مکاتب نظری آن با توجه به تحولات شکل‌گرفته در عصر پسا جنگ سرد با عنایت به مباحث فرهنگی توسعه پیدا کردند و هر یک از این رویکردها «فرد» را به‌عنوان نقطه ثقل خود جایگزین دولت نمودند.



سال دوم، شماره ۱،
بهار ۱۴۰۲
تبیین سیر تحول
مفهوم امنیت و
پیامد بین‌المللی آن

مسئله فرهنگ در نظریه‌های روابط بین‌الملل طیف وسیعی از مسائل را در برمی‌گیرد که بدون درک کافی از این مسائل، فهم ما از پدیده‌های بین‌الملل ناقص خواهد بود. امروزه در سیاست جهانی فرهنگ در همه‌جا حضور دارد؛ ظهور قدرت‌های بزرگ غیر غربی، بازگشت قوم‌گرایی، افراطی‌گرایی، جنسیت و... متغیرهایی هستند که نظریات جریان اصلی چیزی برای گفتن در مورد آن‌ها ندارند. تعریف جریان اصلی از فرهنگ، به‌عنوان کل‌هایی یکپارچه در قالب منافع ملی، دولت، حاکمیت و... متخلخل و ناقص است که جواب‌گوی تحولات پس از جنگ سرد نیست. باوجود آنکه تعاریف از فرهنگ بسیار متنوع است اما تعریف هادسون تا حدی می‌تواند راهگشای بحث ما باشد اینک: «در سطح پایه فرهنگ عبارت است از بخشی از محیط ساخته‌شده توسط انسان که میان الگوها، معانی و دانش فعالیت‌های انسانی با جهان ارتباط برقرار می‌کند.» (Hudson, 1997, p.3-4) بر همین مبنا، در عصر بین‌الملل کنونی الگوها و معانی بسیار متنوعی در محیط‌ها و ساخت‌های انسانی گوناگون از گروه‌های فرو ملی گرفته تا فراملی در جریان است که بدون عنایت به

این جریان‌ها، قادر به تبیین تحولات سیستم بین‌الملل نخواهیم بود. خلأ مفهومی این موضوع در نظریات خردگرا سبب شد تا مکاتب نظری بعد از جنگ سرد توجه بیشتری به جایگاه فرهنگ در امنیت داشته باشند و هر یک از لنز خود جایگاهی را برای موضوعات فرهنگی در نظریات خود باز کنند.

تغییر در مفاهیم و معانی روابط بین‌الملل را می‌توان به‌عنوان متغیری وابسته در ارتباط با تحول در عرصه جهانی قلمداد نمود که هم‌راستا و همگام با تحولات با تغییر مواجهه و در قالب نوینی شکل گرفته است. روند تحولات عملی و مفهومی در عرصه بین‌الملل نقطه عطفی است که آن را از دوره‌های پیشین متمایز ساخته و سیر تغییر مفهومی و معنایی در روابط بین‌الملل از آنجا شکل گرفته است. بنابراین تحول در مفهوم امنیت را می‌توان پس از پایان جنگ سرد و هم‌راستا با رخدادهایی همچون جهانی‌شدن و انقلاب اطلاعات و فناوری دانست. علاوه بر تغییراتی که در ساختار نظام بین‌الملل سبب دگرگونی مفهوم امنیت گشت؛ تحولاتی در حوزه مفهومی و نظری نیز صورت گرفته است به‌گونه‌ای که از مفهوم مضیق امنیت -محدود کردن بازیگران بین‌المللی در قالب دولت‌ها و قلمداد نمودن تهدیدات امنیتی در چارچوب مادی و فیزیکی- به‌سوی مفهوم موسع امنیت در برگرفتن تمامی ابعاد زندگی بشر در بستر هویتی و فرهنگی- گام برداشته است. پژوهش حاضر به دنبال پاسخگویی به این سؤال است که چگونه تحول مفهوم امنیت بر عرصه بین‌الملل تأثیر گذاشته است؟ فرضیه اصلی مقاله این است که تغییر مفهوم امنیت موجب گشته تا مکاتب نظری روابط بین‌الملل و مطالعات امنیتی به این تحول نگاه ویژه‌ای داشته باشند. از منظر جدید، مفهوم امنیت با تغییر گفتمانی جدیدی روبه‌رو شده و منجر به اهمیت یافتن مفهوم فرهنگ در سیاست جهانی شده است. روش بررسی این پژوهش تبیینی-تکوینی و داده‌های پژوهش بر پایه روش کتابخانه‌ای و اینترنتی گردآوری شده است.

۱- ادبیات پژوهش و پیشینه تحقیق

در خصوص نوشتار حاضر منابع متعددی موجود است که به بررسی سیر تحول معنایی امنیت در عرصه بین‌الملل پرداخته است؛ نخستین منبعی که می‌توان در این زمینه بررسی کرد؛ مقاله‌ای با عنوان «سند چارچوب تکامل مفهوم امنیت^۱» (لابوری ایگل‌سیاس^۲، ۲۰۱۱) است. در این مقاله نویسنده به این مسئله می‌پردازد که مفهوم سنتی امنیت بیانگر این است که دولت مسئولیت حفاظت از شهروندان خود و مطالبه وفاداری آنان را بر عهده‌دارند اما پس از پایان جنگ سرد تهدیدها دیگر جنبه نظامی صرف نداشتند و مفهوم

1- Framework Document the Evolution of The Concept of Security

2- Laborie Iglesias

امنیت در ابعاد متعددی گسترش یافت. در نهایت نویسنده بیان می‌کند که ابتکارات متعددی وجود دارد که ملزم به جایگزینی برای مفهوم سنتی امنیت ملی است و برخی از این ابتکارات نشان می‌دهد که بهترین راه برای ارتقای منافع امنیت در خارج از کشور، جلب رضایت شهروندان است.

دومین مقاله‌ای که در این زمینه به بررسی آن پرداخته می‌شود؛ مقاله‌ای با عنوان «امنیت دولتی، امنیت اجتماعی و امنیت انسانی»^۱ (حمای، ۲۰۱۷) است. نویسنده در این مقاله به بررسی رویکرد سنتی امنیت عمدتاً دولت‌ها را تنها موضوع مرجع امنیت می‌داند. باین‌حال، این رویکرد توسط مکتب کپنهاگ، مدرسه ولز و رویکرد امنیت انسانی به چالش کشیده شده است. مکتب کپنهاگ فرض می‌کند که اکنون دوگانگی امنیت شامل امنیت دولتی و امنیت اجتماعی است؛ باین‌وجود هم مکتب ولز و هم مکتب امنیت انسانی به فرد به‌عنوان تنها موضوع مرجع امنیت نگاه می‌کنند. از این‌رو، این مقاله به بررسی انتقادی رویکردهای سنتی امنیت، مکتب کپنهاگ، مکتب ولز و رویکرد امنیت انسانی می‌پردازد. در نهایت این مقاله استدلال می‌کند که مکتب کپنهاگ می‌تواند با افزودن مفهوم امنیت اجتماعی به امنیت، مفهوم امنیت را با موفقیت گسترش دهد.

منبع بعدی مقاله‌ای با عنوان «ماهیت در حال تغییر امنیت بین‌الملل: نیاز به یک تعریف یکپارچه»^۲ (جان، ۲۰۰۷) است. در این مقاله نویسنده با بررسی تطبیقی رویکردهای سنتی و جدید امنیت، بیان می‌کند که برای فهم تحولات جدید نیاز به یک تعریف یکپارچه از امنیت دارد. همچنین نگارنده بیان می‌کند که این تعریف یکپارچه با ترکیب این رویکردها و آگاهی از خلأهای هر یک از آنها به وجود می‌آید و ما را به فهم تحولات عصر جدید قادر می‌سازد.

در نهایت می‌توان در خصوص اهمیت این نوشتار به این نکته توجه داشت که با وجود اینکه آثار متعددی وجود دارند که به بررسی و تبیین مقوله امنیت و سیر تحول این مفهوم در ابعاد انسانی، اجتماعی و... پرداخته‌اند اما خلأ عدم توجه به فرهنگ در مسیر تحول مفهوم امنیت در تمامی آثار پیشین احساس می‌شود که خود منجر به اهمیت یافتن ابعادی از امنیت شده که تا پیش از آن در عرصه بین‌الملل مغفول مانده بودند.

1- State Security, Societal Security, and Human Security

2- Hama

3- The Changing Nature Of "Internatinal Security": The Need for An Integrated Definition

4- Jean

۲- مقوله امنیت و فهم مقایسه‌ای آن

۲-۱- مفهوم امنیت بین‌الملل

بدون فهم‌پذیری مقوله امنیت، درک سیاست جهانی نه‌تنها امکان‌پذیر نیست بلکه منافع ملی و سیاست خارجی کشورها را با سردرگمی‌های گسترده‌ای مواجه می‌کند. شاید گزاره نباشد که بگوییم مفهوم امنیت در دنیای سیاست و روابط بین‌الملل یکی از گسترده‌ترین و مهم‌ترین مفاهیم است؛ چرا که تعریفی که از امنیت ارائه می‌شود منافع دولت‌ها و جهت‌گیری سیاست خارجی آنان را تعیین می‌کند. اما گستردگی معانی این واژه همواره امنیت را تحت تأثیر فاکتورهای گوناگونی قرار داده است که همین امر موجب شده تا اجماعی در تعریف این مفهوم صورت نگیرد. به‌طور کلی تعاریف متفاوت از امنیت با تأکید بر ابعاد مختلف آن همواره لنز گوناگونی را برای تفسیر دنیای روابط بین‌الملل در اختیار پژوهشگران قرار داده است. این مفهوم نیز همانند دیگر مفاهیم عرصه بین‌الملل تحت تأثیر رویدادها و تحولات جهانی قرار گرفته و دچار تغییر و دگردیسی شده است. فهم تطبیقی مطالعات امنیتی این امکان را فراهم می‌کند تا از طریق شناخت ساختارهای معرفتی و هستی‌شناختی تحلیل‌پدیده امنیت، تغییراتی که به‌موازات آن در قرن بیست و یکم شکل گرفته است، میسر شود. از این‌رو برای بررسی دقیق امنیت باید به بستر و زمینه آن توجه داشت و مفهوم آن را در بازتابی از امنیت در متن^۱ مورد ارزیابی و بررسی قرار داد.

۲-۱-۱- مفهوم سنتی امنیت بین‌الملل

آنچه تحت مفهوم کلاسیک امنیت شناخته می‌شود ریشه در نظریات خردگرا دارد. نخستین تحلیل‌گران امنیت در دوره پیش از جنگ در پی آن بودند که رشته روابط بین‌الملل را به سمت توجه ملموس‌تر به نقش راهبرد سوق دهند و در این میان با توجه به وقوع جنگ‌های جهانی و جنگ سرد، پارادایم واقع‌گرایی نفوذ قابل‌توجهی را در حوزه بررسی‌های امنیتی داشته است. نظریه‌های واقع‌گرا با تکیه بر روی مفاهیمی همچون قدرت، بقا، آناژشی و موازنه قدرت به تبیین‌های مهم و محوری درباره ستیز و جنگ رسیده‌اند. از نظر واقع‌گرایان دولت‌ها نقش‌آفرینان اصلی‌اند زیرا نماینده بزرگ‌ترین کانون‌های تمرکز قدرت هستند؛ به‌ویژه از این جهت که بیشتر این توانایی را برای کاربرد زور نظامی به‌قصد صدمه زدن به دیگران دارند (تریف، ۱۹۹۹).

واقع‌گرایی سیاسی رفتار ستیزه‌جویانه را بر اساس نارسایی‌های بشر تبیین می‌کند. برای نمونه جنگ‌ها بر اساس حضور دولتمردان تجاوز پیشه خاص یا وجود نظام‌های سیاسی داخلی تبیین می‌شود که به گروه‌های آزمند تنگ‌نظر فرصت پیگیری سیاست‌های خارجی توسعه‌طلبانه در جهت منافعشان می‌بخشند (ویلیامز، ۲۰۰۸، ص. ۵۶). در این راستا می‌توان به نظریات هابز^۱، توسیدید^۲ و ماکیاوولی^۳ اشاره کرد که ریشه‌ناامنی را به سرشت شریر بشر ربط می‌دهند. از سوی دیگر واقع‌گرایان کلاسیک همچون مورگنتا^۴ بیان می‌کنند که با توجه به رقابت بر سر ارزش‌های کمیاب در شرایط نبود هیچ داوری، کشمکش بر سر قدرت میان رقیب‌گریزناپذیر خواهد بود و در نتیجه می‌توان کشمکش بر سر قدرت را بدون استناد به پلید بودن فطرت انسان‌ها توضیح داد. کشمکش بر سر قدرت از آن‌رو پدید می‌آید که افراد چیزهایی را می‌خواهند و نه لزوماً به این دلیل که تمنیات پلیدی دارند (والترز، ۲۰۰۰، ص. ۲۶). بنابراین، از آنجاکه مورگنتا منافع ملی را چراغ راه سیاست خارجی هر کشوری می‌داند و با توجه به کمیابی منابع در فضای بین‌الملل، کشورها فارغ از سیاست داخلی خود راهبردهایی را برای نفوذ بر دیگران پیدا می‌کنند و تحت تأثیر این عوامل تحت شرایطی صلح‌طلب و یا جنگ‌طلب هستند. در این راستا به نظر می‌رسد توازن قدرت راه‌حل نسبی رسیدن به امنیت در فضای بین‌المللی است (گریفتس، روچ و سولومن، ۲۰۰۹، ص. ۸۸-۸۷).

همچنین نواقعی‌گرایی مفهوم ساختار نظام را بسط می‌دهد که در آن واحد هم حوزه موضوع مطالعه محققان سیاست بین‌الملل را مرزبندی می‌کند و هم آنان را قادر به درک چگونگی تأثیرگذاری ساختار نظام و انواع آن بر واحدهای متعامل و نتایج حاصل از تعامل آن‌ها می‌سازد (والترز، ۲۰۰۰، ص. ۱۷). همان‌گونه که والترز^۵ بیان می‌کند؛ دولت‌ها نه تنها نگران قدرت نسبی رقیب و متحدانشان هستند؛ بلکه درباره‌ی موقعیت نسبی خود در داخل نظام دولت‌ها نیز نگران می‌باشند. دولت‌ها از طریق ساختار قدرت، منافع و اهداف خود را تحقق می‌بخشند (کلودزبیچ، ۲۰۰۵، ص. ۴۲). در این راستا والترز با تأکید بر معمای امنیت^۶ به بررسی آنا‌رشی موجود در عرصه بین‌الملل

1- Thomas Hobbes

2- Thucydides

3- Niccolò Machiavelli

4- Hans Joachim Morgenthau

5- Kenneth Waltz

6- Security Dilemma

پرداخته و بیان می‌کند که سیاست دولت‌ها می‌تواند از شدت معمای امنیت بکاهد ولی تا زمانی که ساختار آنارشیکی نظام جای خود را به ساختار سلسله مراتبی نداده است این معما از بین نخواهد رفت (روسو، ۲۰۰۵، ص. ۹۱۳). در نتیجه می‌توان بیان داشت که اساسا واقع‌گرایان و نو واقع‌گرایان، سیاست بین‌الملل را در محور قدرت و امنیت ارزیابی می‌کنند؛ اصل مسئله تئوری پردازان واقع‌گرا بر مبنای محوریت دولت است. از منظر آنان دولت‌ها سیاست خود را بر اساس قدرت و در قالب پیامدهای سیاست آنارشیکی و عدم امنیت در عرصه بین‌الملل ارزیابی می‌کنند. واقع‌گرایان قدرت و امنیت را در بعد مادی و فیزیکی خلاصه کرده و دستیابی به امنیت را محدود به تهدید یا وارد ساختن صدمات فیزیکی و نظامی بر دیگران قلمداد می‌کنند.

در مقابل، رویکرد لیبرال‌ها در نحله فکری خردگرایان تفسیر متفاوت‌تری را از امنیت ارائه می‌دهند. ریشه سنت لیبرال در اندیشه ورزی درباره امنیت به کانت^۱ می‌رسد که بر اهمیت قوانین اساسی در برقراری صلح تأکید داشت (عبداله خانی، ۱۳۹۲، ص. ۷۳). البته میان لیبرال اندیشگانی و لیبرال عملی دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. همچنین دوئل^۲ میان لیبرالیسم بین‌المللی، تجاری و ایدئولوژیک تمایز قائل است و بیان می‌کند که میان هر یک از آن‌ها نتایج نسبتاً متفاوتی برای برنامه‌ریزی در خصوص امنیت وجود دارد. لیبرال‌های جمهوری خواه ریشه صلح را در لیبرالیسم دولت لیبرال می‌دانند. حال آنکه نهادگرایان نئولیبرال بر نقش نهادهای بین‌المللی تأکید دارند که می‌توانند از بیرون، ستیز را برطرف سازند (عبداله خانی، ۱۳۹۲، ص. ۷۴). رویکردهای لیبرال در جهت حفظ امنیت بر رژیم‌های بین‌المللی تأکید می‌کنند؛ بنابراین رژیم‌های امنیتی با دعوتی که به خویش‌داری متقابل و محدودسازی اقدامات یک‌جانبه به عمل می‌آورند به ندرت در چشم تصمیم‌گیرانی که گرفتار معمای امنیت هستند جذاب به نظر می‌رسند (عبداله خانی، ۱۳۹۲، ص. ۹۰). از این رو دستیابی به اندیشه منافع مشترک در باور لیبرال‌ها مفهومی اساسی در حفظ امنیت بین‌الملل به حساب می‌آید.

با وجود آنکه رویکردهای لیبرال تعریف متفاوتی از امنیت از منظر واقع‌گرایان در فضای بین‌الملل ارائه می‌دهند؛ اما ریشه‌ی دیدگاهی که از امنیت دارند بعد متفاوت‌تری از واقع‌گرایان را عرضه نمی‌کنند؛ بلکه آنان نیز فضای مادی امنیت را می‌بینند و به جعبه سیاه دولت مانند واقع‌گرایان توجهی ندارند. اگرچه لیبرال‌ها در قالب مفاهیمی چون امنیت دسته‌جمعی و تأکید بر ابعاد دیگری از امنیت همچون امنیت اقتصادی جنبه‌های جدید از

1- Immanuel Kant

2- Michael W. Doyle

امنیت را مورد توجه قرار می‌دهند؛ اما همچنان با نگاه فیزیکی به امنیت می‌نگردند. بنابراین، امنیت در فضای بین دولت‌ها و بازارها در حال تعریف شدن است و سیاست‌گذاران نگاهی به گروه‌های انسانی، جنبش‌های انسانی، روابط فرهنگی، شکل‌گیری هویت‌ها و به‌طور کلی فرهنگ و امنیت انسانی در فضای بین‌الملل ندارند.

نظریات خردگرایی که تا به اینجا مورد بررسی قرار گرفته‌اند تا حدی تحت تأثیر جنگ سرد قرار داشتند. در واقع به دنبال فروپاشی شوروی و شکل‌گیری گروه‌های اجتماعی؛ مفاهیم جدیدتری در فضای امنیت ظهور یافتند که سبب گشت تا دیگر رویکردهای مادی پاسخ مناسبی برای تحلیل رویدادهای جدید نداشته باشند و از همین رو برخی از نظریه‌پردازان ابعاد متفاوت‌تری از امنیت را مورد بررسی قرار دادند. به‌عنوان مثال در نظریه برخورد تمدن‌ها، هانتینگتون^۱ در تلاش است تا پارادایم بعد از جنگ سرد را توضیح دهد و مرزهای امنیت را از دولت‌ها فراتر ببرد. وی عنوان می‌کند که سیاست جهانی آن‌قدر پیچیده است که دیگر نمی‌توان آن را تنها در قالب پارادایم دوقطبی جنگ سرد توضیح داد. بنابراین، در سطح کلان سیاست خارجی متضمن درگیری‌ها و تغییر موازنه قدرت دولت‌ها از تمدن‌های مختلف است (Huntington. 1993. p.60). در همین راستا یکی از این نظریه‌پردازان برجسته در این زمینه ونت^۲ است. با وجود آنکه ونت به دولت و ساختار توجه ویژه‌ای دارد اما بر این اعتقاد پا می‌فشارد که جهان چیزی است که ساخته شده نه چیزی که بتوان آن را طبیعی و از قبل مشخص شده؛ تصور کرد. (Wendt. 1998. p. 103) بنابراین، ونت بر این باور است که هویت دولت الهام‌بخش منافع و کنش‌ها است (اسمیت، ۱۹۹۶، ص. ۲۸۸) و با مطرح کردن این مفروض که تمامی مفاهیم بین‌الملل مانند امنیت، صلح و جنگ مفاهیمی قطعی نیستند؛ بیان می‌کند که نه می‌توان صلح را دائمی دانست و نه جنگ را و همگی آنان مفاهیمی برساخته هستند. در واقع به‌جای اینکه فرض شود بازیگران خارج از جامعه و قبل از جامعه متولد شده‌اند؛ ادعا می‌شود که افراد توسط محیط فرهنگی تولید و خلق شده‌اند. در واقع سازه‌انگاری بر نقش ایده‌ها، هنجارها و فرهنگ در سیاست تمرکز و بر نقش درک جمعی یا بین‌الذهانی در زندگی اجتماعی تأکید می‌کند (Jackson and Sorensen. 2007. p. 164). باین وجود ونت نیز دولت‌ها را بازیگران اصلی می‌پندارد و امنیت را از منظر افراد نگاه نمی‌کند. این موضوع توسط نظریه امنیت هستی‌شناختی^۳ به چالش کشیده شده است. از این‌رو در ادامه به بحث در خصوص بعد هستی‌شناسی امنیت

1- Samuel Phillips Huntington

2- Alexander Wendt

3- Ontological Security

بین‌الملل و ابعاد آن پرداخته می‌شود.

۲-۱-۲- مفهوم نوین امنیت بین‌الملل (امنیت انتقادی، امنیت هستی‌شناسی)

نقطه ثقل تحول در مفاهیم امنیت را از مباحث گیدنز^۱ از مفهوم «وجود انسانی» آغاز می‌شود و استیل^۲ در قالب هستی‌شناسی امنیت در سطح بین‌الملل این مفهوم را بسط می‌دهد. استیل با نگاه نقادانه به امنیت فیزیکی می‌نگرد و بیان می‌کند که دولت‌ها تنها به امنیت در بعد فیزیکی و نظامی نمی‌اندیشند بلکه امنیت در بعد غیر فیزیکی و در قالب امنیت هستی‌شناختی نیز مسئله‌ای مهم و اساسی برای دولت‌ها محسوب می‌شود. امنیت هستی‌شناختی فرض امنیت سنتی را که «بقا» رفتار دولت را هدایت می‌کند؛ انکار نمی‌کند. اما در کنار آن به این نکته نیز اشاره دارد که تأمین هویت خود مستلزم بقا است (Steele. 2007. p.903). امنیت هستی‌شناختی با موضوع «بودن» در ارتباط است؛ بنابراین امنیت به مفهوم بقا در امنیت هستی‌شناختی جایگاهش را به مفهوم امنیت به معنای بودن می‌دهد. استیل معتقد است که دولت‌ها در برخی از مواقع با هدف حفظ امنیت هستی‌شناختی و موضوعاتی که مرتبط با هویت‌های دولت‌ها است می‌توانند استراتژی متفاوتی را در پیش گیرند؛ به‌گونه‌ای که در جهت دستیابی به امنیت هویتی، امنیت فیزیکی دولت‌ها با تهدید مواجه گردد (Schelenz. 2017). بدین ترتیب به گفته نظریه‌پردازان امنیت هستی‌شناسی، دولت‌ها صرفاً به دنبال امنیت فیزیکی نیستند؛ بلکه دولت‌ها به دنبال امنیت هستی‌شناختی هستند تا خود پندارهای^۳ ثابتی را حفظ کنند و از طریق روایتی که از خود دارند به اقدامات سیاست خارجی خود معنا بخشند؛ بدین معنا که دولت‌ها به دنبال دستیابی به هویت می‌باشند (Croft and Vaughan-Williams. 2016. p.5). بنابراین این فرض استوار است که بازیگران در سیاست جهانی اغلب آماده هستند تا امنیت فیزیکی و سایر دستاوردهای مهم مادی را به خطر بی‌اندازند تا از احساس خود در جهان محافظت کنند (Ejdus. 2018. p.1).

از این رو کشورها از طریق به‌کارگیری راهبرد عادی‌سازی تعاملات و رویه‌های رفتاری با دیگران بر عدم قطعیت و اطمینان فائق می‌آیند؛ محیط تهدید زا و ناامن را تحت کنترل معرفتی و شناختی خود درمی‌آورند و از آنجاکه امنیت هستی‌شناختی و هویتی کشورها از طریق روابط اجتماعی شکل

1- Anthony Giddens

2- Brent J. Steele

3- Self-Concepts

می‌گیرد؛ کشورها امنیت هستی شناختی را با عادی‌سازی مناسبات با دیگر کنشگران تأمین می‌کنند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴، ص. ۳۷). همچنین باید به این نکته توجه ویژه‌ای داشت که نهادهای بین‌المللی نیز به‌عنوان ابزارهای مناسبی در جهت تأمین امنیت دولت‌ها قلمداد می‌گردند؛ از این‌رو، اعتماد به نهادهای ثانویه جامعه بین‌الملل مانند رژیم‌های امنیتی یا سازمان‌های بین‌المللی نیز می‌تواند نگرانی دولت‌ها را کاهش و اعتماد و شفافیت از نیات دیگر دول را افزایش دهد. برنسکویتز^۱ و گیگریچ^۲ بر این اعتقاد هستند که:

«دولت‌ها در نهادهای امنیتی بین‌المللی سرمایه‌گذاری می‌کنند؛ زیرا آن‌ها دولت‌ها را قادر می‌سازند تا امنیت هستی شناختی را از طریق مذاکره درباره احساس مشترک نظم بین‌المللی با دوستان به دست آورند.» (Berenskoetter and Giegerich. 2010. p. 410)

مشارکت در شیوه‌های پایدار، جامعه بین‌الملل با ثباتی را فراهم می‌سازد و در نتیجه به مهار هرج‌ومرج کمک می‌کند. همان‌گونه برنسکویتز و گیگریچ بیان داشتند؛ این امر این امکان را به وجود می‌آورد تا دولت‌ها نیاز خود به امنیت هستی شناختی را از طریق عادی‌سازی روابط اجتماعی در قالب نهادهای بین‌المللی تأمین و حفظ کنند. باین‌وجود؛ ایجاد روال‌های عادی‌سازی و تعامل و همچنین تثبیت و وابستگی به این روال‌ها متفاوت است. مجموعه‌ای از روال‌های فردی که توسط دولت‌ها توسعه میابد سیستم اعتماد پایه^۳ نامیده می‌شود و همان‌طور که میتزن^۴، یکی از نظریه‌پردازان برجسته در زمینه امنیت هستی شناختی معتقد است؛ نظریه امنیت شناختی نوعی معمای امنیت را متمایز می‌سازد (Dehghani Firoozabadi. 2011. p.37)

نگاه متفاوت به ابعاد امنیت با نگاه ونت به نقش هویت در برساختن مقولات روابط بین‌الملل آغاز و توسط افرادی همچون هانتینگتون با بحث در خصوص برخورد تمدن‌ها گسترش یافت. البته ورود اصلی به این جریان را می‌توان در نگاه بوزان^۵ به امنیت و تفسیر متفاوت از این مقوله جست‌وجو نمود. بوزان اظهار می‌کند که تأکید مکتب کپنهاگ^۶ بر ساختارهای اجتماعی است که اغلب به شیوه‌های رسوب شده و نسبتاً پایدار عمل می‌کنند. مکتب

- 1- Felix Berenskötter
- 2- Wolfgang Giegerich
- 3- Basic Trust System
- 4- Jennifer Mitzen
- 5- Barry Buzan
- 6- Copenhagen School

کپنهاگ با نزدیکی به سازه انگاران بیان می‌کند که امنیت یک وضعیت عینی نیست، بلکه نتیجه یک نوع خاص از فرآیند اجتماعی است که از نقد تمرکز واقع‌گرایانه بر امنیت دولت رشد می‌یابد. بدین ترتیب تنها وظیفه آنان انتقاد از این رسوب‌گذاری نیست، بلکه درک این است که چگونه دینامیک کار امنیتی را تغییر دهند (Fierke. 2017. p.5). از این‌رو بوزان در خصوص مفهوم امنیت بیان می‌کنند که:

«جامعه بین‌المللی به تولید خودی و دیگری می‌پردازد. زمانی که بخشی از نظام بین‌الملل توسط جامعه بین‌المللی پوشانیده می‌شود؛ قطعاً خودی و دیگری پدید خواهد آمد. برای دیگری‌ها، عدم شناسایی توسط خودی‌ها تهدیداتی را فراهم می‌آورد. این امر باعث تحمیل آن می‌شود که به معیار تمدن معروف است. دیگری خود را مواجه با رفتارهایی متفاوت می‌بینند و محدودیت‌هایی در راه اعمال حاکمیت او به وجود می‌آورد.» (بوزان، ۱۳۹۸، ص. ۲۲۷)

با وجود آنکه نظریه بوزان و همچنین نظریات استیل در خصوص امنیت کمک‌شایانی به بسط امنیت بین‌الملل داشته؛ اما مناظره جدی دیگری نیز شکل گرفت و این بحث قوت یافت که تنها افزودن بخش‌های بیشتر به امنیت دولت، به‌تنهایی کارساز و کافی نیست و این در حالی است که مطالعات امنیتی به‌مرور در حال رها شدن از اشتغال ذهنی همیشگی در خصوص موضوع‌های نظامی بوده، اما باین‌حال همچنان تمرکز و رویکرد اصلی آن بر روی دولت است (کالینز، ۲۰۱۳، ص. ۲۵۶) و این امر عدم توجه به ابعاد انسانی همچون مسائل مهاجرت، سبک جهانی، محیط‌زیست و ... را گوشزد می‌کند.

از این‌رو رویکردی جدیدی در حوزه امنیت بین‌الملل ظهور یافت که با عینکی متفاوت به این مقوله می‌نگریست. رویکرد مکتب انتقادی که توسط بوث^۱ مطرح شد تا حدودی جوابگو انتقادات وارد شده است. نگرش امنیت انتقادی با جهت‌گیری‌های متفاوت نسب به مقوله امنیت، دولت را به‌عنوان بازیگری اصلی به چالش می‌کشد و با بعد نظامی امنیت به معارضه برمی‌خیزد. ادعای اصلی و اساسی بررسی‌های امنیت انتقادی این است که امنیت شرایطی عینی نیست و ارزیابی تهدیدها صرفاً در گرو شناخت صحیح آرایش نیروهای مادی قرار نمی‌گیرد و به موضوع امنیت به‌عنوان مفهومی ثابت و لایتغیر نگریسته نمی‌شود. بنابراین تبیین امنیت انتقادی در جان گرفتن دوباره بررسی‌های امنیتی در دوران پس از جنگ سرد نقش کلیدی و

اساسی ایفا می‌کند (Booth, 1991). بوث به‌عنوان یکی از نظریه‌پردازان برجسته مفهوم نوین امنیت معتقد است که:

«امنیت آن چیزی است که ما می‌سازیم. امنیت یک پدیده بین‌الذهانی است و تفاوت میان دیدگاه‌های جهانی و روش‌ها در مورد سیاست از تفاوت‌ها و روش‌ها در مورد امنیت ریشه گرفته است. اگرچه موضوع مطالعات امنیت انتقادی گسترش طرح‌ریزی و دستور کارهای نظامی است؛ اما در اصل با آن متفاوت است. زیرا دستور کار و طرح‌ریزی از یک تفاوت بنیادین میان نظریه سیاسی و روش‌شناسی به وجود می‌آید.» (krause and Williams, 1997, p106)

تفکر بوث را می‌توان ادامه‌دهنده راه ونت دانست که با برساخته بودن مفاهیم بین‌الملل راه را برای بوث برای توجه به ثابت نبودن مفاهیم بین‌الملل به‌ویژه امنیت بین‌الملل باز کرده است. در حقیقت بوث در نقطه مقابل نگاه کهن و سنتی به امنیت می‌ایستد و به‌نقد و رد کامل نظریه‌های سنتی به‌ویژه واقع‌گرایی می‌پردازد و دیگر به‌مانند آنان دولت را چون جعبه سیاهی قلمداد نمی‌کند. بنابراین، آنچه امنیت انتقادی بدان توجه دارد و در سخنان بوث می‌توان آن را یافت؛ سرزمین زدایی از مقوله امنیت است که لزوم در نظر گرفتن طیفی از چالش‌ها و موضوعات امنیتی را فراهم می‌سازد که دیگر تنها محدود به حوزه مناسبات نظامی و چالش‌های فیزیکی دولت‌ها در بعد سرزمینی با مرزهای فیزیکی مشخص نیست. در این راستا توجه به بعد انسان‌شناسانه امنیت اهمیتی محوری و اساسی در شناخت و تبیین وضعیت امنیت انسانی و امنیت فرهنگی دارد. بنابراین این نوع مطالعات توجه خود را به‌جای امنیت دولت‌ها به امنیت بشر و شهروندان معطوف می‌کند؛ باوجود آنکه امنیت دولت و امنیت انسانی ممکن است وابسته به یکدیگر باشند و یکدیگر را همپوشانی کنند (در دریان و دیوتیاک، ۱۳۸۰، ص. ۴۶).

بنابراین رویکرد انتقادی به امنیت به این نکته توجه می‌کند که مفاهیم روابط بین‌الملل مفاهیم از پیش تعیین‌شده نیستند و ما نمی‌توانیم آن‌ها را به‌صورت مفروض در نظر بگیریم. در واقع مفاهیمی همچون امنیت، مفاهیمی هستند که در جریان تعاملات شکل می‌گیرند و در این میان بعد انسان‌شناسانه و هویتی امنیت اهمیت می‌یابد. توجه به انسان‌ها در کنار دولت‌ها و همچنین توجه به جنبه‌های غیرنظامی امنیت، مسائل زیست‌محیطی، آوارگان، جنبش‌های فرهنگی-اجتماعی، هویت و... با روند رو به رشد انقلاب اطلاعات و تحول در ارتباطات و ظهور فناوری‌های نوین موجب شد تا مفهوم نوینی در قالب امنیت فرهنگی و امنیت انسانی در عرصه بین‌الملل شکل گیرد.



سال دوم، شماره ۱،
بهار ۱۴۰۲
تبیین سیر تحول
مفهوم امنیت و
پیامد بین‌المللی آن

۳- پیامد بین‌المللی هر یک از فهم‌های نوین از امنیت بین‌الملل

تحول در مفهوم امنیت به‌مثابه اصلی اساسی در سیاست جهانی سبب شد تا مفاهیمی جدید همچون فرهنگ استراتژیک وارد عرصه بین‌الملل گردد. اسنایدر^۱ با طرح نظریه فرهنگ استراتژیک بحث فرهنگ سیاسی را به حوزه مطالعات امنیتی وارد نمود. وی بر این نظر بود که مجموعه‌ای از اعتقادات کلی، طرز برخوردها و الگوهای رفتاری حتی در شرایط هسته‌ای نیز بیشتر در جایگاه فرهنگی - نه جایگاه سیاسی - قرار می‌گیرند (عبداله خانی، ۱۳۹۲، ص. ۱۷۱). فرهنگ استراتژیک با لنز فرهنگی خاص و منحصر به فرد به تفسیر هنجارها و ایده‌های سیاست خارجی بازیگران در عرصه بین‌الملل می‌پردازد و به پیگیری مفهوم امنیت در ابعاد جدید آن در قالب امنیت هستی‌شناختی توجه دارد. امنیت هستی‌شناختی مستلزم یک ذهنیت پایدار به‌عنوان یک بازیگر بین‌المللی و به رسمیت شناختن این سوژگی توسط سایر بازیگران است. از این‌رو، حافظه سیاسی نقش مهمی را در قالب روایت‌های زندگی خاص به ارمغان می‌آورد؛ جامعه سیاسی را در طول زمان جهت می‌دهد و این احساس را می‌دهد که «ما از کجا آمده‌ایم» و «ما چه چیزی را پشت سر گذاشته‌ایم؟» و در عرصه بین‌الملل دولت‌ها رفتار خود را حول روایت‌های خود درباره «چه کسی هستند» به‌عنوان بازیگران بین‌المللی سوق می‌دهند (Subotic. 2018. p.298). این بدان معناست که فرهنگ استراتژیک دیدگاهی منحصر به فرد بازیگر بین‌المللی است که از ابزارها و اهداف سیاست خارجی در جهت دستیابی و یا حفظ امنیت فیزیکی و هستی‌شناختی بهره می‌گیرد (Krasnodebsk. 2021. 50).



سال دوم، شماره ۱،
بهار ۱۴۰۲
تبیین سیر تحول
مفهوم امنیت و
پیامد بین‌المللی آن

همان‌طور که مایر^۲ استدلال می‌کند؛ بازیگران قادر نیستند ملاحظات خود را در خصوص کنش‌ها از بافت فرهنگی و اجتماعی که در آن قرار گرفته‌اند جدا سازند بلکه اقدامات آنان همواره منعکس‌کننده زمینه‌های فرهنگی و هویتی است. فرهنگ استراتژیک به‌عنوان یک سیستم مشترک از معانی، فرهنگ و میراث ملی قلمداد می‌گردد که در بردارنده هنجارها و آداب‌ورسوم، نمادهای ملی، تجربیات معاصر و گفتمان‌های سیاسی و... است که این عناصر در فرآیند تصمیم‌گیری دخیل و در عرصه بین‌الملل تأثیر شگرفی بر جای می‌گذارند (Meyer. 2005. p. 527). بسیاری از مواقع دولت‌ها، سیاست و استراتژی برمی‌گزینند که در تضاد با امنیت فیزیکی آن کشور است که این استراتژی منعکس‌کننده استراتژی فرهنگی در جهت دستیابی و حفظ امنیت هستی‌شناسی می‌باشد (Schelenz. 2017). بنابراین، عدم اطمینان و

1- Jack Snyder

2- Christoph O. Meyer

قطعیت، محرک امنیت‌جویی هستی‌شناختی در سیاست خارجی دولت‌هاست و هنگامی‌که دولت‌ها در شرایط عدم قطعیت و عدم اطمینان قرار می‌گیرند با ناامنی هستی‌شناسی مواجه می‌شوند و در نتیجه در صدد بازتولید درک پیشین از خود برمی‌آیند.

از این منظر، تاریخ گواه این واقعیت است که زمانی صلح و رفاه اهمیت پیدا می‌کند که کشورها به دنبال شناسایی و شناخت منافع یکدیگر باشند. اما محدود بودن روابط همسایگان، خاطرات ناخوشایند تاریخی و سلطه‌طلبی، گاه منجر به هویت‌های تفکیک‌شده و نادیده گرفتن هنجارها و ارزش‌های فرهنگی و تمدنی مشترک بین کشورها می‌شود. در نتیجه ادراک متفاوت آنان از خود و دیگری باعث گسترش مرزهای سیاسی به سایر جنبه‌های روابط می‌شود و تنوع زبانی، مذهبی، نژادی، قومی و فرهنگی در چارچوبی از هم‌گسیخته بازتعریف می‌شود (Tishehyar, 2020, p.45). از این منظر زیمرن^۱ بر این موضوع تأکید می‌کند که مسئله اصلی و اساسی تقویت شناخت بین‌المللی در جهت افزایش آگاهی و شناخت متقابل است و نه تقویت دوستی بین‌المللی؛ در واقع دولت‌ها مجبور نیستند یکدیگر را دوست داشته باشند؛ اما برای شناخت و درک متقابل یکدیگر باید هر کاری انجام دهند (ریوز، ۲۰۰۴، ص. ۶۰). بنابراین، از آنجایی‌که هر ناامنی هستی‌شناختی به احساس تهدید هویت می‌انجامد؛ دو طرف در یک معادله که شامل خود و دیگری است باید در قالب گفت‌وگو به اهداف خود دست یابند. گفت‌وگو نیز آداب و رویکردهای خود را دارد که مستلزم حداقلی از به رسمیت شناختن عقاید، فرهنگ و ایده‌های طرف مقابل است تا با بهره‌گیری از گفت‌وگو به اهدافشان که رسیدن به ادراک فرهنگی است؛ دست یابند.

تبلور عملی دستیابی به نظام اعتماد پایه که مفهومی اساسی در ادراک فرهنگی از خود و دیگری است را می‌توان در ایجاد و گسترش همکاری‌های نو منطقه‌گرایی مشاهده نمود. یکی از کارکردهای همکاری نو منطقه‌گرایی تأمین امنیت بر اساس تأکید بر الگوهای مشترک فرهنگی است. ونت می‌گوید: «هویت‌ها اساس منافع هستند». از این منظر می‌توان بیان کرد که ارزش‌های فرهنگی اساس هویت‌ها هستند. از آنجایی‌که منافع مشترک می‌تواند همکاری بین دولت‌ها را افزایش دهد، بازتعریف ارزش‌های فرهنگی مشترک می‌تواند دشمنی‌ها را کاهش و امنیت و ثبات را گسترش دهند. در نتیجه امنیت مبتنی بر فرهنگ مهم‌ترین بخش از رویکرد نو منطقه‌گرایی است (Tishehyar, 2020, p.46)

1- Alfred Eckhard Zimmern

اتحادیه اروپا^۱ و اتحادیه کشورهای جنوب شرق آسیا^۲ دو نمونه از تعریف هویت‌ها و ارزش‌های مشترک و حتی ایدئولوژی‌ها هستند که منافع جمعی را در زمینه‌های مختلف افزایش می‌دهند (Tishehyar. 2020. p.45). از زمان شکل‌گیری مفهوم استراتژی فرهنگی و به دنبال آن ظهور مفهوم سیاست فرهنگی نگرانی‌های امنیت هستی‌شناختی به‌طور فزاینده‌ای در کنار یکدیگر در گفتمان‌های خارجی اتحادیه اروپا اهمیت یافت (Kinnvall, Manners and Mitzen. 2018. p.256). از این‌رو اتحادیه اروپا به هویت‌سازی و همچنین ایجاد و تقویت هویت اروپایی از طریق برجسته‌سازی ابعاد انسانی در قالب امنیت انسانی با توسل به ریشه‌های فرهنگی، هویت و ارزش‌های مشترک به فعالیت پرداخته است (Lahdesmaki, Makinen, Ceginskas and Kaasik-Krogerus, 2021. p.50). علاوه بر موارد مذکور، کشورهای عضو اتحادیه اروپا به دنبال امنیت هستی‌شناختی از طریق منظم ساختن روابط با شرکای استراتژیک اصلی خود هستند. در نتیجه با دستیابی به پیله شناختی^۳ و تعریف دقیق از خود در مقابل دیگری با بهره‌گیری از ابزار گفت‌وگو فرهنگی به ادراک فرهنگی در محیط بین‌الملل و به دنبال آن به‌نظام اعتماد پایه در راستای دستیابی به محیط بین‌المللی امن هویتی دست می‌یابند. فرایند اعتمادسازی و ایجاد نظام اعتماد پایه را نیز می‌توان به‌وضوح در استراتژی اتحادیه کشورهای جنوب شرق آسیا مشاهده نمود.

دیدگاه انتقادی به مفهوم امنیت در کنار توجه به مباحث هویتی به امنیت سبب گشته تا ابعاد گسترده‌تری از امنیت بین‌الملل نمایان شود که تمامی ابعاد زندگی بشر را دربرمی‌گیرد و همین امر موجب گشته تا دولت‌ها با تأسی از امنیت هویت‌شناسی و امنیت انتقادی روابط خود در عرصه بین‌الملل را پایه‌ریزی کنند. از منظر و دیدگاه رویکرد انتقادی چندین بحث کلیدی در مرکز مطالعات امنیتی در جریان مربوط به شکل‌گیری تهدیدات، هویت، تفاوت، امنیت انسانی و رهایی مطرح است که به‌طور خاص، تحلیل‌گران امنیتی انتقادی این سؤال را مطرح می‌کنند که چگونه با توجه به طیف وسیعی از تهدیداتی که در جهان وجود دارد، برخی از تهدیدات اولویت بیشتری دارند و به تمرکز بر دولت‌های امنیتی پرداخته می‌شود؛ این در حالی است که مفهوم امنیت انسانی توجه خود را از دولت‌ها به افراد متمرکز می‌کند و بر حقوق بشر، ایمنی از خشونت و توسعه پایدار تأکید دارد (Fierke. 2017. p.1). از این‌رو از اوایل دهه ۲۰۰۰ به‌موازات تحول در ابعاد نظری امنیت بین‌الملل و مطرح‌شدن مفاهیمی جدید همچون امنیت فرهنگی، امنیت انسانی، امنیت

- 1- European Union (EU)
- 2- Association of Southeast Asian Nations (ASEAN)
- 3- Cognitive Cocoon

جمعی سبب شد تا شاهد تحول در روابط میان کشورها و مراودات فرهنگی آنان با توجه به اهمیت یافتن ابعاد بشری امنیت باشیم.

از این منظر می‌توان بیان داشت که مفاهیم پاساسکولار از امنیت انسانی با اذعان به نقشی که فرهنگ و مذهب در ارائه پاسخ به پرسش‌های وجودی مربوط به «پارامترهای اساسی زندگی انسان» دارند، می‌توانند به معنای هستی و متناهی بودن کمک شایانی کنند. یک مفهوم پاساسکولار از امنیت انسانی می‌تواند به‌عنوان شکلی از امنیت هستی‌شناختی بدون توسل به دوگانگی دشمن-دوست در جستجوی دیگر امنیت هستی‌شناختی که توسط ناسیونالیسم و بسیاری از نظریه‌های روابط بین‌الملل نشان داده می‌شود؛ عمل کند (Shani. 2017. p.15).

از این بابت جهانی‌شدن می‌تواند باعث به خطر افتادن ارزش‌ها و نمادهای زندگی برخی افراد شود و به احساس ناامنی بیانجامد. امروزه با وقوع تحولاتی همچون جهانی‌شدن؛ بسیاری از افراد خود را فاقد و رها از پیله شناختی موردنظر **گیدنز** تصور می‌کنند که تبلور آن را می‌توان در احساس بی‌هویتی پناهندگان و مهاجران مشاهده نمود. از این‌رو، حرکت جمعیت‌ها در مرزهای بین‌المللی در سال‌های اخیر به‌خصوص از کشورهای در حال توسعه به کشورهای توسعه‌یافته و بین کشورهای در حال توسعه، تأثیر قابل توجهی بر روابط بین‌الملل برجا گذاشته است. مهاجران بین‌المللی در حال تبدیل شدن به بازیگران سیاسی مهمی هستند که بر فرآیند سیاسی هر دو کشور و روابط بین کشور محل سکونت و کشور مبدأ تأثیر می‌گذارند (Weiner. 1985. p.452).

گیدنز مباحثی از جمله مفهوم عدم جدایی زمان از مکان را بیان می‌کند که زمان در بستر مکان به هم پیوند خورده است. از این‌رو جهانی‌شدن منجر به گسست مکان و فضا^۱ شده است و در اثر آن امر اجتماعی از دایره تنگ مکان‌رهایی و در فضایی گسترده گسترش می‌یابد. گیدنز این دگرگونی رابطه میان مکان زندگی افراد با هویت‌ها را با استفاده از مفهوم جابجایی^۲ توضیح می‌دهد که این سرزمین‌زدایی یا بی‌مکانی خود منجر به ایجاد نوعی بحران هویت شده است (Giddens. 1990). بنابراین، در بستر جهانی‌شدن هیچ معیار فرا فرهنگی برای ارزیابی وجود ندارد و این امر منجر به نسبی‌گرایی فرهنگی می‌شود و مطلق‌گرایی فرهنگ کهن را زیر سؤال می‌برد. این موضوع سبب می‌شود تا فرهنگ بسیار سیال و ناپایدار شود و ارتباطی که میان مهاجران و کشور مبدأ ایجاد می‌شود نه تنها روابط بین مهاجران و وطن آنان را شکل

1- Time-Space Distanciation

2- Displacement

می‌دهد بلکه ممکن است بر الگوهای کثرت‌گرایی فرهنگی در کشورهای که مهاجران در آن ساکن هستند، تأثیر بگذارد (Weiner. 1985. p.452)

علاوه بر موضوع مهاجرت و پناهندگان که سبب شده تا مقوله امنیت در ابعاد وسیع هویتی، انسانی و فرهنگی ظهور یابد؛ موضوع دیگری که به‌طور گسترده موزانه در عرصه بین‌الملل را با چالش مواجه ساخت؛ ظهور گروه‌های فرو ملی و فراملی است که این امر به‌نوبه خود امنیت دولت‌ها را تحت تأثیر قرار داده است. حمله یازده سپتامبر نمایانگر جنگی است که محدود به دولت‌ها نمی‌شد و تأثیرات عمیق اجتماعی در جهان برجای گذاشت. تروریسم عمدتاً از حس ناامیدی در بخشی از افراد جامعه رخ می‌دهد که این سرخوردگی می‌تواند هم منشأ اقتصادی و هم سیاسی و هم هویتی و یا ترکیبی از هر سه عامل را داشته باشد (Chakrabarti. 2008. p.140). به نظر می‌رسد در مثلث اقتصاد، سیاست و هویت آنچه نقش مهمی در بحث حملات تروریستی ایفا می‌کند؛ بحران‌های هویتی است که سبب گشته تا خیل کثیری از افراد جهان به این عملیات بپیوندند و این خود نمونه‌ای بارز از به خطر افتادن امنیت انسانی است که دولت‌ها آن را نادیده انگاشته‌اند. آنچه در یازده سپتامبر و طغیان گروهک‌های فرو ملی علیه غرب شکل گرفت مسئله‌ای نبود که بتوان از طریق مفروضات مسلم واقع‌گرایی در مورد امنیت آن را حل کرد. پاسخ چرایی این حملات را نه در عدم همکاری بین ملت‌ها، بلکه در عدم درک وضعیت فردی تروریست‌ها و مشکلات آن‌ها در شناسایی خود در جامعه میزبان می‌توان یافت (Roth. 2015. p.9). بنابراین نادیده انگاشتن اهمیت مؤلفه فرهنگ زمانی که به تفاوت‌های فرهنگی در یک محیط امنیتی توجه می‌شود امکان‌پذیر نیست. ادراکات زمان و مکان و همچنین رفتار و تفکر متفاوت است و در تمام سطوح فرهنگی از فرد شروع می‌شود و در سطح ملی خاتمه می‌یابد. بسیاری از سؤالاتی که برای محافل اجتماعی، سیاسی و نظامی مورد توجه قرار می‌گیرند، باید با دقت بیشتری از نظر وابستگی آن‌ها به تأثیر عوامل فرهنگی ارزیابی شوند (Roth, 2015, p.28). شناخت تروریسم و مبارزه با آن نیازمند توجه به شکل‌گیری گسل‌های هویتی، بستر زمینه‌ساز تشکیل آن، تفاوت‌های فرهنگی و ... است و موضوعی نیست که تنها بتوان از طریق بالا بردن قدرت نظامی و یا جنگ‌افروزی تسلیحات هسته‌ای آن را حل کرد.

همچنین در کنار موارد مذکور اشاره به مباحث امنیت زیست‌محیطی در عصر حاضر خالی از لطف نیست. تحولات در عرصه جهانی و به‌موازات آن تغییرات محیط زیستی از جمله تغییر آب‌وهوا و از بین رفتن تنوع اقلیم سبب گشته تا صحنه و چشم‌انداز بین‌المللی دستخوش تغییر و تحول گردد و تحولات فوق‌به‌روشنی نشان می‌دهد که کشورها نمی‌توانند به‌تنهایی از

پس این معضلات و مشکلات برآیند؛ بلکه باید مدیریت کاربردی بین‌المللی بر این معضل نظارت کند (شولتز و دیگران، ۱۹۹۷، ص. ۴۴-۴۳). امنیت زیست‌محیطی پیوند تنگاتنگی با امنیت انسانی دارد بدین گونه که هرگونه تهدید زیست‌محیطی به‌طور مستقیم امنیت انسانی را با چالش مواجه می‌سازد. از این‌رو در جهان امروز پیوند ناگسستنی میان امنیت انسانی و امنیت زیست‌محیطی و پیوند این دو مفهوم با مقوله فرهنگ را با عینک انتقادی به‌روشنی می‌توان درک کرد.

امنیت هستی‌شناختی با توجه به ابعاد هویتی در کنار ابعاد فیزیکی تحولی گسترده در زمینه امنیت بین‌الملل به وجود آورده است. از این منظر همچنان دولت‌ها به‌عنوان بازیگری اصلی در عرصه بین‌الملل شناخته می‌شوند و بحث در خصوص هویت نیز تنها در چارچوب دولت‌ها معنا می‌یابد. از این‌رو، امنیت انتقادی در کنار توجه به ابعاد هویتی، بسترهای شناختی، چارچوب‌های ادراکی و فکری از مفروضات دولت محوی به سمت انسان‌محوری گام برمی‌دارد؛ که این خود نشان از آن دارد که تمامی ابعاد زندگی بشریت در عرصه جهانی حائز اهمیت گشته است و ابعاد انسان‌شناسانه در تبیین امنیت در عرصه جهانی به‌عنوان متغیر و مفهومی جدایی‌ناپذیر تصور می‌شود. در واقع چارچوب انتقادی امنیت نشان می‌دهد که چگونه مفروضات خردگرایانه دولت‌ها قادر نیستند که مسائلی چون گسل‌های قومیتی، جنگ‌های مذهبی و نژادی و فرقه‌ای، مسئله پناهندگان و مهاجران، مسئله محیط‌زیست، جنسیت و... را تحلیل و تبیین کنند. از این‌رو مفهوم جدیدی از امنیت در قالب امنیت فرهنگی و امنیت انسانی تحولات گسترده‌ای را در عرصه جهانی به وجود آورده و پیامدهای آن همچون مسئله مهاجرت، حملات تروریستی و... تبلوری از امنیت در ابعاد نوین هویتی، انسان‌شناسانه است که از عینک سیاست‌گذاران پیشین دورمانده‌اند.

نتیجه‌گیری

در نهایت سؤالی که پیش می‌آید این است که کدام از تهدیدها باید اولویت داشته باشند؛ تهدید نظامی و یا مخاطرات و ناامنی‌های هویتی و فرهنگی؟ دگرگونی چشم‌انداز امنیتی پس از پایان جنگ سرد، مستلزم دور شدن از تمرکز سنتی بر قدرت دولتی و بقای دولت در نظریات روابط بین‌الملل است و از سویی ورود تهدیدات جدید مانند تروریسم، جنگ ترکیبی و اطلاعاتی، مهاجرت‌های گسترده و... سبب شده تا رشته مطالعات امنیتی از دیدگاه دولت‌گرایانه دور و به سمت دیدگاه هستی‌شناسانه و انسان‌شناسانه گام‌های مؤثری بردارد. امروزه تنها دولت‌ها و مرزهای فیزیکی مورد تهدید و تهاجم

قرار نمی‌گیرند بلکه تمامی ابعاد زندگی بشر در حوزه‌ها و بسترهای گوناگون فرهنگی، هویتی، اجتماعی، اقتصادی و... تحت تأثیر تهدیدات جهانی قرار می‌گیرند. تحول در ماهیت تهدیدات سبب گشته تا تعاریف جدیدی از امنیت مانند امنیت فرهنگی، امنیت انسانی، امنیت زیست‌محیطی، امنیت هویتی، امنیت جنسیتی و امنیت جمعی به وجود آیند. از این منظر می‌توان بیان داشت که مفهوم امنیت سنتی تک‌بعدی بر این اساس پایه‌ریزی شده است که هر چه جیب پر پول تر امنیت بیشتری برای دولت به وجود می‌آید. نظریه‌پردازان امنیت سنتی، اقتصاد را به‌عنوان زیرساختی از ابعاد نظامی قرار دادند و توجه صرف به ساختارها و نهادها موجب شد تا تنها امکانات مادی در جهت خنثی‌سازی تهدیدات به ابزاری مفید و مؤثر تبدیل گردد؛ اما خلأهای ادراکی و عدم تفهیم فرهنگ و هنجارهای کشورهای و از سویی گفتمان‌های جدید از امنیت سبب شد تا دیگر اهرم قدرت اقتصادی و قدرت نظامی به‌تنهایی تأمین‌کننده امنیت کشورها نباشند. بلکه ادراک و فهم دولت‌ها از اعمال و رویه‌ها و همچنین ایجاد نظام اعتماد پایه بر اساس مؤلفه ادراک فرهنگی به‌عنوان مؤلفه‌ای اساسی در تأمین امنیت محسوب می‌شوند.

امروزه در جهان آنچه امنیت را شکل می‌دهد رابطه انکارناپذیر آن با هویت، هنجارها و ابعاد انسانی است که تمامی این مفاهیم را می‌توان در قالب مفهوم فرهنگ مشاهده نمود. از این‌رو دولت‌مردان در عرصه بین‌الملل با توجه به ابعاد فرهنگی و تعریف خود در برابر دیگران باید به اتخاذ استراتژی‌های متناسب بپردازند. گرچه کماکان توانایی‌های نظامی و اقتصادی مؤلفه‌های مهم توانمندی امنیتی دولت‌ها به شمار می‌آیند اما نکته مهم جهان سیاسی امروزی این است که توانایی‌های اقتصادی و نظامی به‌تنهایی در شکل‌گیری ریشه امنیت و یا ناامنی نقش ندارند؛ بلکه تنها می‌توانند به‌عنوان ابزاری در حفاظت از امنیت کمک‌کننده باشند. بنابراین کلیه تهدیداتی که محیطی ناامن را در عرصه جهانی به وجود می‌آورند با یکدیگر در تعامل بوده و بر هم تأثیر می‌گذارند. در مدیریت این تهدیدات و رفع آن‌ها نیز نباید تنها به یکی از آنان محدود شد و به‌مقتضای ماهیت هر تهدیدی باید پاسخی متناسب با آن را انتخاب کرد. در این راستا سیاست‌گذاران نیز باید در ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، نظامی و زیست‌محیطی به بازتعریف خود بپردازند. در نهایت می‌توان به این نکته اشاره کرد که ارزش‌های امنیتی به

مطلوبیت‌هایی اشاره دارند که با تحقق آن‌ها تهدیدهای امنیتی رفع شده و پروسه امنیت تداوم می‌یابد. امروزه یکی از مهم‌ترین ارزش‌های تأثیرگذار بر پروسه امنیت زایی و تهدید زدایی شناخت و ادراک فرهنگی است. تکیه صرف بر تعاریف امنیتی جریان‌های اصلی ما از در تبیین وجوه بسیاری از تحولات بین‌المللی ناتوان می‌سازد. در حقیقت نظام سیاسی در قالب یک فضای فرهنگی، ارزشی، هنجاری و نمادین است و قابلیت نمادین هر نظام در عرصه جهانی بر اساس ارتباط میان تصمیمات و استراتژی‌های متناسب با ارزش‌ها و هنجارها است. به همین سبب ضروری است تا ویژگی‌های ارزشی و به‌طور کلی فرهنگی را در رابطه با منافع ملی دولت‌ها مورد ارزیابی و تحلیل قرار داد. بنابراین، اگر بتوان شناخت خود را از مفهوم فرهنگ در عرصه بین‌الملل افزایش داد و درک مطلوبی از تعریف خود و دیگری داشته و رابطه آن را با امنیت به‌درستی یافت؛ می‌توان ریشه‌های ناامنی و تهدیدات در جهان امروز را تحلیل و به‌تناسب آن راه‌حل‌های مفیدتری را در اختیار جامعه جهانی قرار داد.

منابع

اسمیت، رویس (۱۹۹۶). سازه‌انگاری. در اسکات برجیل. (۱۹۹۶). نظریه‌های روابط بین‌الملل. ترجمه حمیرا مشیرزاده و روح‌الله طالبی آرائی. (۱۳۹۳). تهران: میزان.

بوزان، باری (۱۳۹۸). تحول در مفهوم امنیت بین‌الملل. ترجمه کابک خیبری. در محمدرضا تاجیک. (۱۳۹۸). امنیت ملی و مدیریت بحران. تهران: نگارستان اندیشه (نگاه گستران فردا).

تریف، تری و دیگران (۱۹۹۹). مطالعات امنیتی نوین. ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی. (۱۳۸۳). تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

دردریان، جیمز، و دیوتیاک، ریچارد (۱۳۸۰). نظریه انتقادی، پست‌مدرنیسم، نظریه مجازی در روابط بین‌الملل. ترجمه حسین سلیمی. (۱۳۸۰). تهران: گام نو.

دهقانی فیروزآبادی، سید جلال، و وهاب پور، پیمان (۱۳۹۴). امنیت هستی‌شناختی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی غیرانتفاعی.

روسو، دیوید (۲۰۰۵). معمای امنیت. در مارتین گریفتس. (۲۰۰۵). دانشنامه روابط بین‌الملل و سیاست جهان. ترجمه علیرضا طیب. (۱۳۸۸). تهران: نی.

ریوز، جولی (۲۰۰۴). فرهنگ و روابط بین‌الملل: روایت‌ها، بومیان و توریست‌ها. ترجمه محسن بیات. (۱۳۸۸). تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

شولتز، ریچارد، و دیگران (۱۹۹۷). مطالعات رویکردهای جدید در مطالعات امنیتی. ترجمه سید محمدعلی متقی نژاد. (۱۳۹۴). تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

عبداله خانی، علی (۱۳۹۲). نظریه‌های امنیت. تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.

کلودزیچ، ادوارد (۲۰۰۵). امنیت و روابط بین‌الملل. ترجمه نادر پور آخوندی. (۱۳۹۶). تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

کالینز، الن (۲۰۱۳). مطالعات امنیت معاصر. ترجمه علیرضا ثمودی و سید داود آقایی. (۱۳۹۸). تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

گریفتس، مارتین، روچ، استیون، و سولومن، اسکات (۲۰۰۹). پنجاه متفکر بزرگ روابط بین‌الملل. ترجمه علیرضا طیب (۱۳۹۳). تهران: نی.

والترز، کنت (۲۰۰۰). اندیشه واقع‌گرایی و نظریه نوواقع‌گرایی. در اندرو لینکلین و غلامرضا علی‌بابایی. (۱۳۹۳). نوواقع‌گرایی، نظریه انتقادی و مکتب بسازی مفاهیم اساسی در روابط بین‌الملل. ترجمه علیرضا طیب. (۱۳۹۳). تهران: وزارت امور خارجه.

ویلیامز، پل دی (۲۰۰۸). درآمدی بر بررسی‌های امنیت. ترجمه علیرضا طیب (۱۳۹۲). تهران: امیرکبیر.

Berenskoetter, F. & Giegerich, B (2010). From NATO to ESDP: A Social Constructivist Analysis of German Strategic Adjustment after the End of the Cold War. *Security Studies*, 407-452. DOI: 10.1080/09636412.2010.505128.

Booth, K (1991). Security and Emancipation. *Review of International Studies*, 17(4), 313-326. DOI: 10.1017/S0260210500112033.

Chakrabarti, K (2008). Terrorism: Challenges to Politics, Society and International Relations. *Jadavpur Journal of International Relations*, 11-12(1), 139-155.

Croft, S. & Vaughan-Williams, N (2016). Fit for purpose? Fitting ontological security studies 'into' the discipline of International Relations: Towards a vernacular turn. *Cooperation and Conflict*, 1-19.

Dehghani Firoozabadi, S.J (2011). Ontological Security and the Foreign Policy Analysis of the Islamic Republic of Iran. *Iranian Review of Foreign Affairs*, 2(2), 31-60.

Ejdus, F (2018). Critical situations, fundamental questions and ontological insecurity in world politics. *Journal of International Relations and Development*, 21(4), 1-44.

Fierke, K.M (2017). Critical Theory, Security, and Emancipation. *International Studies Association and Oxford University*. Available: <https://doi.org/10.1093/acrefore/9780190846626.013.138>.



Giddens, A (1990). *The Consequences of Modernity*. Cambridge: Polity Press.

Huntington, S (1993). The Clash of Civilization. *Foreign Affairs*, 1-81.

Hudson, Valerie M. (1997). *Culture and Foreign Policy: Developing a Research Agenda*, Boulder. Colo.: L. Rienner Publishers.

Jackson, R. & Sorensen, G (2007). *Introduction to International Relations Theories and Approaches*. Third edition. Oxford: Oxford University Press.

Kinnvall, C., Manners, K. & Mitzen, J (2018). Introduction to 2018 special issue of *European Security*: “ontological (in)security in the European Union”, *European Security*. 27(3), 249-256.

Krasnodebska, M (2021). *Politics of Stigmatization: Poland as a ‘Latecomer’ in the European Union*. Cham: Springer Nature Switzerland AG.

Krause, K. & Williams, M.C (1997). *Critical Security Studies: Concepts and Cases*. Minnesota: University of Minnesota Press.

Lahdesmaki, T., Makinen, K., Ceginkas, V. & Kaasik-Krogerus, S (2021). “EU Cultural Policy: Europe from Above.” In *Europe from Below: Notions of Europe and the European among Participants in EU Cultural Initiatives*, 45–72. Brill, 2021. <http://www.jstor.org/stable/10.1163/j.ctv1sr6j1b.8>.

Meyer, Ch (2005). Convergence Towards a European Strategic Culture? A Constructivist Framework for Explaining Changing Norms. *European Journal of International Relations*, 11(4): 523-549. DOI: 10.1177/1354066105057899.

Roth, H. J (2015). Culture: An Underrated Element in Security Policy. *GenevaPapers*, 1-36.

Schelenz, L (28 August, 2017). *Ontological Security- What’s Behind this New Theory Trending in IR?*. Sicherheits Politik-Blog. Available at: <https://www.sicherheitspolitik-blog.de/2017/08/28/ontological-security-whats-behind-this-new-theory-trending-in-ir/>.

Shani, G (2017). Human security as ontological security: a post-colonial approach. *Postcolonial Studies*, 20 (3), 275-293. DOI: 10.1080/13688790.2017.1378062.



سال دوم، شماره ۱،
بهار ۱۴۰۲
تبیین سیر تحول
مفهوم امنیت و
پیامد بین المللی آن

Steele, B.J (2007). Making Words Matter: The Asian Tsunami, Darfur, and “Reflexive Discourse” in International Politics. *International Studies Quarterly*, 51, 901-925.

Steele, B. J (2017). Organizational Processes and Ontological (IN) Security: Torture, the CIA and the United States. *Cooperation and Conflict*, 50: 1-21.

Subotic, J (2018). Political memory, ontological security, and Holocaust remembrance in post-communist Europe. *European Security*, 27 (3): 296-313. DOI:10.1080/09662839.2018.1497980.

Tishehyar, M (2020). Neo-Regionalism and Culture-Based Security Policy between Iran and Eurasian Muslim Countries. *The Quarterly Journal of Political Studies of Islamic World*, 8(31), 43-54. DOI: 10.30479/psiw.2020.11908.2655.

Weiner, M (1985). On International Migration and International Relations. *Population Council*, 11(3), 441-455.

Wendt, A (1998). On Constitution and Causation in International Relations. *Brithish International Studies Association*, 101-117.



سال دوم، شماره ۱،
بهار ۱۴۰۲
تبیین سیر تحول
مفهوم امنیت و
پیامد بین المللی آن